

حقیقت، موانع و گام‌های سلوک معنوی

از نگاه قرآن

استاد مسعود تاج آبادی

جلسه هفتم

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### اشاره به سیر بحث

بیان شد راهبرد اساسی قرآن برای کمال نهایی دو جزء دارد؛ ترک و فعل:

۱- ترک تعلقات یا همان انقطاع

۲- توجه تام به خداوند

سپس دو سوال مطرح شد؛ یکی این که چرا با ترک تعلقات، نیل به کمال نهایی و اتصال به عالم ملکوت فراهم می‌شود؟

پاسخ به این سؤال در جلسه قبل داده شد. بیان شد که پاسخ آن در گرو شناخت شئون روح انسان و مراتب هستی است.

### علت تعلق و وابستگی روح

اما سوال دوم؛ چرا روح ما تعلق دارد؟ مبدا این تعلقات و زمینه این وابستگی روح چیست؟

ان شاء الله در این جلسه به این سؤال پاسخ داده خواهد شد.

تعلق روح به بدن انسان و این که روح صاحب بدن می‌شود، مبدأ همه تعلقات انسان است. به غیر از انسان، مخلوقات دیگری نیز صاحب روح هستند، اما تفاوت میان روح انسان با روح همچون ملائکه در این است که روح ملائکه فاقد بدن و تعلقات آن (قوای احساسی و باطنی، غضب، شهوت، وهم، خیال، عقل و ...) است. البته ملائکه به همین سبب تکامل نیز نخواهند داشت.

اما انسان چون روح او فرق دارد و ماهیت آن به گونه‌ای است که در عین حال که از عالم ملائکه است و از عالم ملکوت است باید تعلق به بدن داشته باشد و صاحب بدن شود. به این امور تعلق و وابستگی دارد.

### دارای بدن بودن جزء ماهیت روح انسان

باید توجه داشت این که روح انسان دارای بدن است، امری نیست که به روح چسبیده باشد و به آن اضافه شده باشد. مثل ساختمانی که وسایلی به آن اضافه می‌شود. نسبت روح با بدن مانند این ساختمان نیست؛ بلکه دارای

بدن بودن جزء ماهیت روح انسان و حقیقت اوست. یعنی نمی‌توان بدن را از روح انسان گرفت. البته روح انسان می‌تواند در اثر حرکت جوهری از بدن بی‌نیاز گردد. ولی در آغاز و حرکت و تکامل خود داشتن بدن جزو هویت روح انسان است.

قرآن هم همین نظر را تایید می‌کند. آیات سوره تین یکی از آن آیات است: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ انسان را به بهترین وجه آفریدیم»

"تقویم" از قوام می‌آید. یعنی هر آنچه باید باشد هست. یعنی بدون نقص و ضعف آفریدیم.

«ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ؛ سپس او را برگرداندیم به اسفل السافلین. مگر مومنی دارای عمل صالح که اجری بی پایان و غیر منقطع دارند»

علامه می‌فرماید این "احسن تقویم" ناظر است به مرتبه حقیقت و ملکوتی روح انسان. "اسفل السافلین" نیز یعنی حیات دنیوی و صاحب بدن شدن روح.

پس معنای آیه این خواهد بود که ما روح انسان را به بهترین وجه آفریدیم بعد او را اسفل السافلینی کردیم، او را دنیوی کردیم.

### رتبه روح و بدن

"ثُمَّ" (در ثم رددناه) به معنای تاخیر زمانی نیست. بلکه مراد اختلاف رتبه روح و بدن است. در یک مرتبه روح اسفل السافلین است و در یک مرتبه فاقد این است و احسن التقویم است.

پس ردّ انسان به "اسفل السافلین" (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) یعنی تنزل روح او از مرتبه ذاتیش به رتبه بدن دار شدن.

## عدم تمایل روح به بدن و قوای آن

واژه «ردّ» یعنی بازگرداندن با اکراه. یعنی شیئی را بر خلاف علاقه‌اش با اکراه و اجبار و خلاف میل بازگرداندن. همچون آیه «ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ»<sup>۱</sup> که «ردّ» در آن به همین معناست. یعنی ای کافران با اکراه و زور به سمت عالم غیب که همان عالم قیامت باشد، برده می‌شوید.

در این آیه نیز «ردّ» به همین معناست. گویا روح تمایلی به قوای بدنی ندارد ولی خدا آن را «ردّ» کرد و با اکراه این تعلق و وابستگی ایجاد شد.

به دیگر بیان روح فی حد نفسه تمایل به این دنیا ندارد و با اکراه به بدن تعلق پیدا کرده است.

## تزئین برای دلبسته شدن روح

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>۲</sup> آنچه در روی زمین است را زینت زمین قرار دادیم تا انسان‌ها را آزمایش کنیم.

گویا اگر این تزئین در زمین و موجودات نبود، زمینه برای آزمایش او فراهم نمی‌شد.

در آیه دیگر می‌فرماید: «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا»<sup>۳</sup> و ما به تحقیق آنچه بر روی زمین هست تبدیل به خاک بی آب علف می‌کنیم، زمین لم یزرع بدون رویش و آب و آبادانی.

مفسران تفاسیری دارند آن تفسیری که آیه آن را بر می‌تابد به نظر ما نظر علامه است که این آیه (وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ) مربوط به مرگ تک تک انسان‌هاست. هر کس تا وقتی نمرده است زمین را دارای زینت و حیات و ارزشمند برای دلبستگی و تعلق می‌بیند. ولی موقع مرگ خواهد فهمید که زمین هیچ جاذبه‌ای برای او ندارد. مثل بیلبان خشک است.

<sup>۱</sup> جمعه: ۸.

<sup>۲</sup> کهف: ۷.

<sup>۳</sup> کهف: ۸.

این که فرمود زمین را خشکِ لم یزرع می‌کنیم، نه اینکه در عالم واقع این طور می‌شود. زید و عمرو که می‌میرند زمین تغییر نمی‌کند. منظور آن است که انسان می‌فهمد این تعلقات موقتی است. آنچه تا قبل از مرگ در مورد دنیا و لذائذ آن گمان داشته، حقیقی نبوده است.

زینت کی لازم است؟ وقتی که خود شیء فی حد نفسه جاذبه و مطلوبیت ندارد. فروشنده‌ها وقتی جنسی را می‌بینند که خود مطلوبیت ندارد، تزئین می‌کنند تا خریدار پیدا کند. اگر خداوند این تزئین و دلبستگی را ایجاد نمی‌کرد، روح انسان تمایل به زندگی در دنیا پیدا نمی‌کرد.

### تعلقات روح، زمینه آزمایش و ترقی آن

روح انسان جوهری فرامادی است از جنس عالم ملکوت و فی حد نفسه و در مرتبه ذاتی، روح رغبتی به زمین ندارد. اما خداوند با ایجاد تعلق و ارتباط و دلبستگی میان روح و عالم دنیا روح را زمینی می‌کند تا انسان به حیات دنیوی علاقه مند شود و زمینه ابتلا و آزمایش و رشد و تکامل او فراهم شود.

مولوی کلامی دارد که سخن او حرف حقی است ولی نسبت دادن او به خلیفه دوم از جهالت اوست:

جان زبالا چون بیامد در زمین

مرد گفتش ای امیر المومنین

روح ما که از عالم ملکوت است چرا راضی شد زمینی شود؟

گفت حق بر جان فسون خواند و قصص

مرغ بی اندازه چون شد در قفس

چرا روح، این پرنده آزاد که در عالم ملکوت سیرها داشت خود را زندانی بدن کرد؟

گفت خدا او را افسون کرد و قصه‌هایی در گوش او خواند که راضی شد در دنیا بیاید.

این پاسخ در حد امثال عمر نیست این از حضرات معصومین و امیر المومنین است. منتها هم مولوی، هم ابن عربی گاهی چیزهای عجیب و غریبی را به خلیفه اول و دوم نسبت می‌دهند. مثلاً در فتوحات ابن عربی دارد که قطب عالم امکان بعد از رسول اکرم، ابی بکر است! یعنی کسی که ولایت تکوینی تام بر عالم دارد ابی بکر است! در کنار این مزخرفات کلمات عمیق هم زیاد دارند.

خلاصه آن که این تزیین الهی و ایجاد تعلق از ناحیه پیوند دادن روح با بدن و ارتباط روح و بدن است. به دیگر بیان یک نوع اتحاد میان روح و بدن ایجاد می‌شود که بدون آن تمایلی به دنیا و زندگی در آن برای روح وجود نداشت.

### بی نیازی روح در مرتبه ذات از قوای دنیوی

روح در مرتبه ذات خود نه احتیاج به قوای حسی (حواس پنجگانه) دارد؛ نه به قوای باطنی (خیال و وهم) نه قوای تحریکی (شهوت و غضب و ..) و نه عقل نظری (قوه استدلال گر که مفاهیم را در کنار هم می‌چیند) در سوره سجده (آیه ۹) می‌فرماید:

«ثُمَّ سَوَّاهُ»

بدن انسان رو تسویه کردیم. یعنی هر آنچه لازم داشت به او دادیم و آماده‌اش کردیم

«وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ»

وقتی جسم را تسویه کردیم و آماده کردیم روح در او دمیدیم

«وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»

بعد از تعلق روح به بدن و صاحب بدن شدن روح در آن زمان بود که سمع و ابصار و افئده را به روح دادیم یعنی این ابزار در اختیار روح قرار گرفت. اگر فقط چشم و گوش را از میان حواس پنجگانه اشاره کرد به خاطر آن که مهمترین هستند و بیشتر مورد استفاده انسان است.

پس این آیه می‌فرماید روح در یک مرتبه فاقد این قوا بود. روح برای دنیایی شدن و تکامل پیدا کردن به این قوا نیاز دارد. روح آن زمانی که در عالم دنیا آمد هیچ علمی نداشت علم حصولی نداشت. «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا»<sup>۴</sup> و در آیه دیگری می‌فرماید: «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ

<sup>۴</sup> انفال: ۷۸.

عِلْمٌ شَيْئًا<sup>۵</sup> برخی از شما را به پیری می‌رسانیم تا به مرتبه ای برسید که همه علوم یادتان می‌رود. پس در بدو ورود به دنیا هیچ علمی نداشت و موقعی که از این دنیا می‌رود علمی ندارد.

### خاصیت قوای دنیوی

در حقیقت این آیات می‌گویند روح در مرتبه خودش نیازی به این قوا ندارد همچنان‌که بعد از مرگ فاقد آن هاست. فاقد قوه متخیله و مفکره و حواس مادی و امثال این هاست. این حواس ظاهری و باطنی برای این عالم تعبیه شده است. روح قبل از این عالم فاقد این قوا است پس از آن نیز آنان را ندارد

این قوا ابزار ارتباط انسان با طبیعت است. ابزار لذت بردن از عالم طبیعت است. ابزار شناخت عالم طبیعت است. ابزار بهره‌مندی است و به تبع زمینه ساز تعلقات هم هست. هر چه در دنیا بیشتر بمانیم تعلقات بیشتر می‌شود. هر چه بیشتر ببینیم بیشتر بشنویم و سخن بگوییم. هر چه بیشتر خیالات کنیم همینطور تعلقمان بیشتر می‌شود. هر چه بیشتر تفکرات غلط و باطل داشته باشیم همین گونه است. هر بهره ای از این قوا می‌بریم به نوعی داریم روح را گرفتارتر می‌کنیم. هر لذتی که می‌بریم وابستگی روح بیشتر می‌شود و هر تعلقی حجاب است و مانع توجه قلبی به عالم ملکوت و خداوند است.

### معنای ورود همه انسان‌ها به جهنم

این نکته در آیات دیگر هم است. در سوره مریم (آیه ۷۱ و ۷۲) می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» همه داخل جهنم می‌شوید و این حکم حتمی خداوند است که همه انسان‌ها مومن و کافر وارد جهنم می‌شوند. «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» سپس ما متقین را از این جهنم نجات می‌دهیم و ظالمین را در این جهنم رها می‌کنیم.

این جهنمی که همه انسانها در آن وارد می‌شوند همین عالم دنیا است: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنْ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»<sup>۶</sup> باطن دنیا قیامت است. طبق نظریه تجسم و آیاتی که قبلاً بحث شد.

<sup>۵</sup> نحل: ۷۰.

<sup>۶</sup> روم: ۷.

هر چه عالم قیامت اتفاق می افتد در عالم دنیا بوده است و آن باطن آن چیز است که در دنیا است. پس ورود به جهنم در آیه منظور ورود در دنیا است. دنیایی که ظاهرش دنیا است باطنش جهنم است ملکوت آن جهنم است.

### چه کسانی از این جهنم خارج می شوند؟

همه وارد دنیا می شوند، حال چه کسانی از این دنیا و این جهنم خارج می شوند؟ «الذین اتقوا»

چه کسانی می مانند؟ «الظالمین»

چون ظالمین در دنیا در تعلق به دنیا هستند در جهنم می مانند و رها نمی شوند. چون در دنیا متقین از تعلق رها می شوند از جهنم هم نجات می یابند. فرق متقین و ظالمین در نماندن در جهنم است.

در سوره تین هم فرمود «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». در سوره مریم فرمود: «الَّذِينَ اتَّقَوْا» نجات می یابند. این نشان از آن دارد که «الذین اتقوا» همان «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» هستند.

### وضعیت منافقان

آیات بعدی که باید بررسی شود، آیات ۱۳ تا ۱۵ سوره حدید است که صحنه قیامت در این آیات مجسم می شود. مومنان زن و مرد از قبر بیرون آمده اند. اطراف ایشان پر از نور است شادمان اند و مسرو و به سرعت به سمت بهشت می روند. منافقان زن و مرد هم از قبر بیرون می آیند تاریک و ظلمات است فقط می بینند که مومنان در نوری حرکت می کنند.

«يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ» به مومنان می گویند صبر کنید ما از نور شما بهر ببریم.

«قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ» از نور ایشان نمی شود استفاده کنید. حتی اگر کنار ایشان باشید. باید برگردید و از دنیا نور بخواهید

«فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ» دیواری کشیده می شود که دری دارد. باطن این دیوار رحمت است

«وَوَظَّاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» ظاهر این دیوار عذاب است.



این دیوار بین مومن و منافق کشیده شده است. «سور» یعنی دیوار و منظور دیواری است که بین مومن و منافق است و ضمناً گویا مومن در درون این دیوار است و محصور آن است و منافق بیرون آن است. ظاهر و باطن دارد این دیوار.

### سرّ تعبیر به دیوار

این بیانات برای اهل تعمق و فکر است رمز گونه است. دیواری است که ظاهر و باطن دارد. باطن رحمت و ظاهر عذاب است قطعاً از جنس سنگ و چوب و بتن نیست.

این دیوار چیست که منافق و مومن همدیگر را می بینند و مکالمه دارند؟ چیزی که این گونه است که ظاهر و باطن دارد و مرز میان مومن و منافق ایجاد می کند همانا دین و ایمان و اسلام است. ظاهر دیوار همان ایمان ظاهری است و باطن آن همان ایمان باطنی.

مومن باطن ایمان را درک کردند ایمان در باطن ایشان رسوخ کرده است. ولی منافق ظاهر آن را فقط گرفته است و باطن آن را نرسیده است. چراکه فقط نجات در دنیا می خواسته و تعبد حقیقی نداشته است. لذا ورود در باطن ایمان نداشتند یا ایمان در ایشان رسوخ نکرده است. همین ایمان ظاهری روز قیامت برای ایشان عذاب می شود. ایمان باطنی و حقیقی هم رحمت برای مومن می شود

آن دیوار تجسم دین و ایمان است. همین هم باعث اتصال است چون منافقان با اسلام ظاهری و اظهار ایمان در جامعه اسلامی وارد می شوند و با مومنین ارتباط برقرار می کنند و از مزایای ظاهری آن جامعه بهر مند می شوند.

این آیات در واقع بیان گر پاسخی است که به پرسش اول داده شد. یعنی منشا همه حجب تعلق به بدن است.

در آیات سوره حدید که خوانده شد ابتدا در باره منافقین می گوید که سخن می گویند گویا به مؤمنان نزدیک اند و همدیگر را می بینند

بعد می فرماید «يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ» موقعی که به منافقان جواب داده می شود که به دنیا برگردید و نور خود را از آن جا بگیرید، دیواری میان این دو گروه که کشیده میشود - گفته شد مراد دیوار دنیوی نیست- و منافقان با ندا و فریاد صدا می زنند که ای مومنان مگر ما با شما نبودیم؟ ما در دنیا با شما بودیم نماز می خواندیم

و ...

می گویند بله ولی شما نفس خود را دچار فتنه کردید و دنبال ضربه به اسلام بودید و شک و شبهه درباره دین داشتید. آرزوهای دراز شما را فریب داد و شیطان شما را دچار غرور کرد و خیال کردید که همین خوب است. منشا تعلقات ارتباط با بدن است.

تا اینجا روشن شد که خاستگاه این وابستگی‌ها و حجاب‌ها و تعلقات ارتباط روح با بدن است و این امری ضروری و لابدمنه است. گویا باید این حجاب باشد و تعلق باید باشد. یا کسی نباید به دنیا بیاید و آفریده نشود و یا اگر آمد لزوماً باید با بدن و تعلقات و حجب باشد.

پس ما با حجاب از رحم مادر و تعلق می‌آییم بیرون و از همان ساعات و روزهای اول عمر و نوزادی روز به روز بر تعلقات ما افزوده می‌شود. هر چه بیشتر می‌خوریم و می‌خواهیم و می‌بینیم و ... تعلق ما بیشتر می‌شود.

### **تعلق ضروری و لکن مبدأ لغزشی بزرگ**

این ارتباط ضروری است ولی مبدأ یک لغزش بزرگ می‌شود. این لغزش اضطراری نیست و درمان دارد و با درمان آن تعلقات قلبی هم درمان می‌شود. این لغزش بزرگ توهم یگانه انگاری میان روح و بدن است. یعنی ما کم کم به این توهم می‌رسیم که همه ما این بدن ماست. شخصیت ما این است و خود را تک ساحتی و تک بعدی می‌بینیم.

خیال می‌کنیم غیر حواس و ادراکات و لذات بدنی هیچ حقیقت دیگری نیست. نه حسی و نه ادراک و نه لذتی و نه عالم دیگری. این به خاطر آن است که بعد از تولد چیزی جز ماده و جسم و دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و خوردنی‌ها با چیز دیگری مواجه نمی‌شویم. آن قوه قدسی، آن فطرت و نیروی ملکوتی در ما بالقوه است و اصلاً نمود ندارد. در نوزاد هیچ فعلیتی ندارد. به مرور زمان هم که بزرگ می‌شود این عقل تحت سیطره غضب و شهوت و نفس اماره قرار می‌گیرد و به خدمت او در می‌آید.

بنابراین چون آن قوه قدسی و روح عالم ملکوت و رحمانی هم در ما کارایی ندارد و قدرتی ندارد که ادراکات یا لذات فرامادی به ما بچشانند و ما را از این دنیا فاصله بدهد، همین باعث می‌شود که دچار توهم یگانه انگاری شویم و ما خیال کنیم همه هویت ما همین جسم و همین بدن است. همین سبب می‌شود شخص هیچ عالمی

فراتر از طبیعت را نپذیرد و گمان کند موجوداتی فراتر از مادی نیست و روح خود را منکر شود. و روح خود را همین بدن و ذهن بداند و عالم غیب (قیامت و ملائکه و لذات فرامادی) را منکر شود.

این یک انحراف و یک پیامد است که انحرافی ادراکی است که همه آگاهی و درک و محسوسات ما مادی می شود.

در اینجا آیه ۲۹ و ۳۰ سوره نجم را یادآوری می کنم: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»

اعراض کن از کسی که از ذکر ما اعراض کرده لند و جز دنیا اراده نکرده لند؛ چون هیچ درک فرا هادی ندارند. این انحراف که عقل ما منحصر در مدرکات مادی می شود، یکی از پیامد های توهم انگاره اتحاد میان روح و بدن است. پیامد دیگر این است که غرائز روز به روز قوی تر می شوند و بر عقل سلطه بیشتری می یابند و انسان دچار خود فراموشی می شود: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»<sup>۷</sup> عالم غیب و فراماده و روح را فراموش کردند و منکر خودشان می شوند. منکر چنین بُعد و ساحتی می شوند و حقیقت روح را انکار می کنند.

این من واقعی را فراموش می کند و به من مادی و (به تعبیر شهید مطهری) من دانی منحصر می شود. تمام فکر او همین من دانی و قوای مادی و لذات دنیوی می شود و هنگامی که در قیامت وارد می شود می بیند هیچ ندارد. مثل این افراد مثل کسی که می خواست خانه دار شود با زحمت زیاد خانه ای ساخت موقع اثاث کشی ببیند که در زمین و قواره ای غیر مال خود این سازه را بنا کرده است:

کار خود کن کار بیگانه مکن

در زمین دیگران خانه مکن

کز برای اوست غمناکی تو

کیست بیگانه تن خاکی تو

جوهر خود را نبینی فریبهی

تا تو تن را چرب و شیرین می دهی

پس بزرگترین لغزش توهم یگانه بودن روح و بدن است و پیامدهای این لغزش یکی در حوزه اندیشه و فکر که همه فکر انسان محدود به دنیا و لذات مادی می شود و دوم این که در حوزه گرایش و عواطف تمام گرایشات و عواطف حیوانی (غضب و شهوت و وهم) رشد می کند.

<sup>۷</sup> حشر: ۱۹.

انسان با این لغزش بزرگ یک آزادی و یک اسارت می‌یابد. در حقیقت فکر و عقل قدسی او به بند در می‌آید و قوا و گرایشات درونی و مادی و هواهای نفسانی آزاد می‌شوند و هر چه می‌بیند می‌خواهد و باید به آن برسد هر روز یک هوایی و یک هوسی ....

این تعلق روح به بدن پاسخ منشا این تعلقات بود است و چون دچار این توهم بزرگ می‌شود، دچار افکار باطل و تقلید گرایی می‌شود.

کبر و بخل و تکاثر و تعدی، فسق و فجور در حوزه رفتار، هر کدام از این گناهان یک پرده جلید و هر فکر باطلی یک وابستگی دیگری است. هر چه هم که این عمر بیشتر شود حجابها بیشتر می‌شود و ضخیم‌تر می‌شود.

### تمثیلی در مرتبه ذاتی روح و زندانی شدن آن در بدن

رساله الطیر او که منطق الطیر عطار شرح آن است ملکوتی بودن روح در مرتبه ذات و تعلق و زندانی شدن در بدن و دنیا را بیان می‌کند و راه نجات را توصیف می‌کند:

من مرغی بودم که آزاد و رها بودم. هر جا پرواز می‌کردم و لذت‌ها می‌بردم. دانه‌هایی را بر زمین دیدیم و صیاد کمین کرده بود. برای رفتن به زمین تردید کردم. فراوانی دلنه‌ها تردید را از بین برد و مرا فریب داد که این دام ممکن است باشد. در دام افتادم و بال و گردن و پای بسته شدم. با کوشش و تقلا فقط رنج و محرومیت ما بیشتر می‌شد. نا امید شدیم دل به هلاک سپردیم. تا اینکه عزم نجات کردیم اما هر بار دچار غفلت و نسیان می‌شدیم. تا کم کم به این دام انس پیدا کردیم به قفس مانوس شدیم و آن را غل و زنجیر و قفس و زندان را دیگر ندیدیم؛ لذا از فکر خروج هم بیرون آمدیم.

مولوی می‌گوید:

از هزار این یک کسی خوش منظر است  
کو بداند کو به صندوق اندر است

کسی خوش عاقبت می‌شود که متوجه زندان باشد. تا نفهمیم که زندان هستیم راه نجات پیدا نمی‌کنیم. «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ»<sup>۸</sup> این یعنی تا زندان بودن را درک نکنیم مومن نمی‌شویم.

<sup>۸</sup> کنز العمال، ۶۰۸۱.

در رساله الطیر ادامه می دهد:

بعد از انس از درون قفس دیدم که پرنده‌هایی آزاد پرواز می کنند ولی حلقه‌هایی به پای ایشان بسته است. درخواست یاری کردم. ابتدا فکر کردند که طعمه و دام است ولی آنقدر ناله کردم و از مرغان هوا کمک خواستم که ایشان اطمینان کردند که من صیاد نیستم. آمدند و از احوال ایشان پرسیدم. گفتند ما هم در ابتدا مانند تو در قفس بودیم. راه را پرسیدم از ایشان ایشان مرا باز کردند. گفتم این حلقه ها را باز کنید گفتند خود نیز حلقه به پا داریم. پرواز کردیم به قله‌هایی رسیدیم. در مقابل هشت قله داشتیم. تا به قله هفتم رسیدیم یکی گفت استراحت کنیم. خسته‌ایم و از دشمن فاصله دراز داریم. رفتن و نشستن بهتر از دویدن و گسستن است.

#### یعنی اعتدال در سلوک و مدارای در سلوک

بعد رسیدیم به باغ بزرگ پر از درختان زیبا و میوهایی که تاکنون ندیدیم. عقل را حیران می کرد و انسان را شیدا. از آن عبور کردیم و به کوه هشتم رسیدیم مرغانی بود که خدمت کردند و پذیرایی گفتند در آن صحرا سلطان عادل هست نزد او بروید کمک خواهد کرد و مشکل شما را حل می کند. به آن سمت رفتیم و اذن ورود گرفتیم. دالانی بسیار زیبا وارد شدیم و پرده‌ای کنار رفت. پادشاهی با شکوه و عظمت نمایان شد. به خاطر این شکوه و عظمت خستگی را و شکایت را فراموش کردیم. آن سلطان فهمید و پرسید مشکل چیست؟ گفتیم. گفت این حلقه‌ها را شما نمی‌توانید باز کنید. کسی می‌تواند این حلقه را باز کند که خود گذاشته است. رسولی می‌فرستم و او به شما کمک می‌کند و بند را از پای شما بگشاید. ما خارج شدیم و از بارگاه بیرون آمدیم ....

تمه ای دارد که دوستانی داشتم و داستان را گفتم گفتند تو دیوانه شدی. مگر مرغ زندانی می‌شود و نزد پادشاه می‌رود و ...

ماجرایی که ابن سینا می‌گوید واقع و حقیقتی دارد قفس بدن انسان و دانه‌ها لذات دنیوی است. انسان در این قفس است. زمانی به آزادی فکر می‌کند که مرغان آزاد را ببیند. در واقع قفس را نمی‌دید و انگیزه حرکت نداشت مراد از مرغان آزاد، انسان‌های وارسته (انبیا و اولیا و عارفان و صالحان ...) است که تا آنان را نبینیم و نبینیم که ایشان آزادند و تعلقات ما را ندارند گمان نمی‌کنیم در قفس هستیم و گاهی رهاشدن را محال می‌بینیم.

تا کسی که بیرون از زندان را نبیند گمان نمی‌کند که در زندان است و راه به بیرون نمی‌یابد.

این مسیر گردنه ها دارد و مصائب دارد اما جمال پادشاه و شکوه او شکایت را فرموشمان کرد

خودنمایی های خدا در خواب و امثال آن که مولوی هم می گوید تاثیر دارد و خستگی های سیر و سلوک با دیدار سلطان عادل از بین می رود. آن رسولی که حلقه ها بر می دارد، وحی و پیامبر و جبریل است که حلقه ها را از پای انسان باز می کند و برخی می گوید مراد مرگ است و ملک الموت که تا نمیرد این وابستگی ها از بین نمی رود.

آن دوستان که اهل پرواز نیست و خود را در زندان نمی بینند شما را دیوانه می خوانند و می گویند قرب و اتصال به عالم ملکوت و مشاهده و ... یعنی چه

چون برخلاف انس ایشان به دنیا است ما انسان ها بگونه ای که هر مرامی بر خلاف مرام خود را بی عقلی و دیوانگی می دانیم لذا گفت دوستان سرزنش کردند که تو پرواز نکردی عقلت رفته است.

یعنی در واقع سلوک ملامت و سرزنش و مخالفت با جمع دارد.

در خطبه متقین دارد که متقین به گونه ای هستند که دیگران ایشان را بیمار می دانند در حالی که بیمار نیستند؛ چون ایشان فکر و اندیشه و ارزش ها و رفتار آن ها را برخلاف متعارف می بینند.

تا اینجا ماهیت روح را فهمیدیم و اینکه چرا روح با قطع این تعلقات و آزاد شدن به اتصال می رسد و اینکه مبدا پیدایش این وابستگی ها چیست؟ که گفته شد مبدا همانا تعلق به بدن است و این ادامه می یابد تا دم مرگ. مگر دست او را وحی بگیرد و او پیروی از برنامه دین کند تا خود را از این تعلقات و این زندان نجات دهد.

بنابراین باید در گام بعدی ببینیم دین که می گوید راه کار اصلی قطع تعلقات است و توجه تام، برنامه جزئی او چیست و چطور این تعلقات از بین می رود و توجه تام ایجاد می شود؟ برنامه برای قطع تعلقات چیست و از کجا شروع می شود و به کجا ختم می گردد؟